

شکل دگر خندیدن



همه چیز داغونه!

رادیكال باشی

۲۱ سالگی:

دوستی بسیار چیز خوب و با صفایی ست. آدم بیست و یک سالش باشد و چهارتا دوست دختر برای خودش دست و پا نکرده باشد؟! این روزها می‌تواند بهترین لحظات عمر یک جوان بیست و یک ساله باشد و پیامک‌ها و الباقی مخلفات برای خودشان در رفت و آمدند! همه چیز آرومه!

۲۲ سالگی:

همه چیز [فعال] آرومه!

۲۳ سالگی:

همه چیز آرومه، به جز اعصاب پارمیدا و ملیسا و نیوشا و ثریا! پیامک‌هایی جهت انتقام‌گیری از من، بین‌شان در رفت و آمد است و بهترین لحظات زندگی یک آدم بیست و سه ساله، در استرس و تشویش دوستی عجب چیز ضایعی ست وقتی مقصد پیامک‌ها بابا و مامان آدم باشد! همه چیز آروم هست / نیست!

۲۴ سالگی:

دوستی عجب چیز مزخرفی ست. همه چیز ناآرام است. اعتمادی از سوی پدر و مادر در کار نیست... همه چیز داغونه! * تمام این موارد می‌تواند برای خانم‌ها نیز مصداق داشته باشد!

۱۸ سالگی:

دوستی اصولاً چیز خوبی ست. مخصوصاً اگر آدم ۱۸ سالش باشد. آدم هجده سالش باشد و یک دوست دختر برای خودش دست و پا نکرده باشد؟! این روزها بهترین لحظات عمر یک جوان هجده ساله می‌تواند باشد و پیامک‌ها آرام آرام می‌آیند و می‌روند و همه چیز آرومه!

۱۹ سالگی:

دوستی عجب پدیده مفید به فایده‌ای ست. آدم نوزده سالش باشد و دو تا دوست دختر برای خودش دست و پا نکرده باشد؟! این روزها بهترین لحظات عمر یک جوان نوزده ساله می‌تواند باشد و پیامک‌ها که می‌آیند هیچ، پی‌ام‌ها هم برای خودشان می‌آیند و می‌روند. همه چیز آرومه!

۲۰ سالگی:

دوستی عجب چیز باحالی ست! آدم بیست سالش باشد و سه تا دوست دختر برای خودش دست و پا نکرده باشد؟! این روزها واقعا بهترین لحظات عمر یک جوان بیست ساله می‌تواند باشد و پیامک‌ها و پی‌ام‌ها برای خودشان در رفت و آمدند و قرارهای ملاقات را به ارمان می‌آورند. همه چیز همچنان آرومه!

سه‌شنبه

تا در را باز کردم که بروم بیرون، پدر یاشار را دیدم که پشت در ایستاده است. مرا که دید، لبخندی زد و سلام کرد. این پا و آن پا کرد و گفت: چیزه... حاج آقا منزل تشریف دارند؟

واقعا که چه آدم‌هایی پیدا می‌شوند! مرد گنده از موی سفید و سن و سالش خجالت نمی‌کشد. جای پدرم است، پیش خودش نمی‌گوید این دختر سن پسر را دارد. من که می‌دانم پدر بهانه است. می‌خواهد ببیند که می‌تواند با خیال راحت سر صحبت را باز کند یا نه! اصلا این‌ها خانوادگی مشکل دارند. بله دیگر! زنی که تنها راه بیفتد، برود سیاحت کیش و شوهر و پسرش را بسپرد به همسایه، بهتر از این که نمی‌شود. باید حتما به این خانواده‌ی شهناز خانم بگویم که من فقط طرفدار زندگی پایدارم.

چهارشنبه

مادر گفت: خاله زنگ زده و گفته اگر امروز بیایی و لباس را «پرو» کنی، تا جمعه آماده است. سر خیابان ایستاده بودم. برای یک تاکسی دست تکان دادم که نگه دارد. تا خواستم سوار شوم گفت: تنهايید؟ سر تکان دادم که یعنی بله. گفت: فکر کردم آن خانم هم با شماست.

در ماشین را بستم و سوار نشدم. گفت: ا! خانم چی شد؟ هیچ محلش نگذاشتم. حقش بود، آدم... انگار خودش خواهر و مادر ندارد. چه قدر هم بی‌ادب بود. برگشت گفت: مردم‌آزار!

اصلا نباید با همچین آدم‌هایی دهان به دهان شد. واقعا که چه آدم‌هایی پیدا می‌شوند. همه دنبال دختر تنها هستند. دیگر به تاکسی‌ها هم نمی‌شود اعتماد کرد. حیف که محلش نگذاشتم و رفت؛ وگرنه بهش می‌گفتم که من فقط طرفدار زندگی پایدارم.

پنج‌شنبه

امروز فهمیدم این که می‌گویند بحران‌های اجتماعی در حال افزایش است و بنیان خانواده در آستانه‌ی فروپاشی است، خیلی هم حرف بی‌ربطی نیست.

امروز داشتم توی بالکن لباس‌ها را پهن می‌کردم که دیدم زهره سوار یک ۲۰۶ آلبالویی شد که پسر جوانی رانده‌اش بود. زهره که برادر ندارد از این بشر هم که بعید است خواستگار و نامزدی داشته باشد، پدرش هم یک پراید قراضه‌ی نقره‌ای دارد. تازه جوان هم نیست؛ پس معلوم می‌شود...

واقعا که چه آدم‌هایی پیدا می‌شوند. از پدر و مادر و در و همسایه خجالت نمی‌کشند. باید به زهره بگویم، او هم باید مثل من، فقط طرفدار زندگی پایدار باشد.